

## متن پیاده سازی شده جلسه چهل و پنجم سال دوم درس خارج اصول فقه 11 دی ماه 1401

### صفحات 141 و 142 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه گفتگو از امر هفتم

در ارتباط با امر هفتم در مورد اینکه آیا صرف استعمال نشان حقیقت است، بحث هایی گذشت و نظر مشهور و مرحوم سید مرتضی و تفصیلی که ظاهراً برای اولین بار مطرح می شد بیان شد.

ادعای ما این بود که تصور صحیح بحث برای تصدیقش همراه است و کفایت می کند، لذا اگر مشکلی وجود داشته باشد در تصور بحث است اما برای تحکیم مطلب مخصوصاً با توجه به جدید بودن آن، لازم است که توضیح بیشتری در این مورد بیان شود.

به نظر ما نه نظر مشهور علی الاطلاق صحیح است و نه نظر مرحوم سید مرتضی علی الاطلاق صحیح است. نظر مشهور چنین بود که «الاستعمال اعم من الحقیقه و المجاز»، یعنی اگر استعمالی را از اهل زبان دیدید نمی توانید معتقد باشید این معنای حقیقی لفظ است، چرا که استعمال اعم است و لذا اصالة الحقیقه جاری نمی شود و اصل عدم قرینه صحیح نیست.

### اشکالات نظر مشهور

ادعای مشهور دارای دو اشکال است:

اشکال اول. اینکه بیان می کنند استعمال اعم است، حال اگر در یکجا استعمال صورت بگیرد و ما حس نکنیم این مستند به قرینه ای است ولو احتمال ضعیف بدهیم که شاید بخاطر قرینه است، چرا این استعمال نشان حقیقت نباشد؟ مثلاً شخص عربی در کلاس درس وارد می شود و می بیند استاد از شاگردش طلب آب و کتاب می کند. در اینجا این شخص متوجه می شود که لفظ آب در فارسی همان ماء در زبان عربی است و کتاب هم همان حقیقتی است که به آن کتاب می گویند. حال در اینجا مانع جریان اصل عدم قرینه چیست؟

البته این شخص عرب ممکن است احتمال دهد این استاد با شاگردش یک بنای خاصی دارند اما این احتمالی نیست که مانع جریان اصل شود. یا مثلاً ما که فارس زبان هستیم در کلاس درس عربی شرکت کنیم و می بینیم استاد الفاظی را استعمال کرد و شاگردش انجام داد، در اینجا می گوئیم شاید این استاد و شاگرد با هم یک قراری دارند و استاد مستنداً به آن قرینه استفاده می کند، اما با این حال این احتمالات ضرری به اصل نمی زند.

بنابراین نکاتی که در بحث امروز است چندتا اصل مهم است. یکی این است که اصول عقلائی مانند اصالة الحقیقه، اصالة العموم، اصالة الظهور، اصالة الاطلاق با احتمال خلاف هم جاری است، البته اگر احتمال ضعیف باشد، لذا نباید به نبود احتمال خلاف یقین کنیم.

در اینجا از مشهور سؤال می پرسیم به اینکه چرا در این صورت آن را قبول نمی کنید؟، یعنی استعمالی صورت بگیرد و حس نکنیم که مستند به قرینه است و احتمال عقلائی هم برای آن ندهیم، در اینجا چرا اصالة عدم قرینه را جاری نکنیم، و اتفاقاً ثمره آن هم همین است که کسانی می خواهند زبان یاد بگیرند می توانند در درس و سخنرانی ها حضور پیدا کنند و از آن طریق معانی را یاد بگیرند.

بنابراین استعمالی که همراه با قرینه موجود نباشد و احتمال معتدبه قرینه هم همراه آن نباشد ولو احتمال ضعیف باشد، این

نشانه حقیقت است. علاوه بر آن اصول عقلائی با احتمال بر خلاف (مثلاً احتمال کمتر از 10 درصد) جاری می شود. پس اطلاق کلام مشهور را نمی پذیریم.

اشکال دوم. مشهور، اصل عدم قرینه را اگر در مانند ما نحن فیه باشد جاری نمی دانند، به اینکه شخص لفظ را استعمال کرده است و معنای مراد را هم می دانیم منتهی معلوم نیست که مراد معنای حقیقی است یا مجاز.

ولی اگر مستعمل لفظی را استعمال کند و مخاطبین مراد (حقیقی یا مجازی) را متوجه نشوند، مثلاً گفته شود امروز شیری را دیدم. در اینجا شک می شود که مراد شیر حیوان مفترس است یا شیر رجل شجاع است، می گویند در اینجا اصل عدم قرینه و اصالة الحقیقه جاری است و از این اصل هم ثمرات متعددی استفاده می کنند، مثلاً می گویند صیغه امر ظهور در وجوب دارد، صیغه نهی ظهور در حرمت دارد. حالا اگر شارع امر یا نهی را به کار برد و ندانستیم که معنای حقیقی مراد است یا معنای مجازی، در اینجا دوتا اصل را جاری کنید: اصل عدم قرینه و اصالة الحقیقه، (البته ریشه هر دو یکی است) و بگویید حتماً مراد متکلم معنای حقیقی است.

سؤال: تاره معنای مراد را می دانیم که متکلم چه چیزی را اراده کرده است ولی نمی دانیم آنچه اراده کرده، حقیقی است یا مجازی؟ در اینجا می گویند اصل جاری نمی شود. و تاره چنین است که معنا را می دانیم ولی مراد متکلم را نمی دانیم، در اینجا می گویند اصل جاری است. حال این سؤال مطرح می شود که این دو صورت چه تفاوتی با هم دارند؟

عبارت متن (صفحه 142): «فمن التضييق على رأى المشهور؛ از جمله اشکالات بر رأى مشهور، اشکال دوم است.

و من التضييق عليه ايضاً ما قد يقال؛ بعدم الفرق في جريان اصالة الحقیقه (و جريان اصل عدم القرينه) بين العلم بالمعنى (المراد) و الشك (في المعنى الموضوع له)؛ علم به معنای مراد، توسط متکلم داریم اما در معنای موضوع له شک می کنیم که این استعمال حقیقت است یا مجاز، و بین شک در معنای مراد با علم به معنای اصل لفظ. حيث ذهبوا إلى جريانها في الثاني دون الاول مع ان القاعدة تقتضى أن لا يكون فرق بين الافتراضين و أن علم السامع لا دخل له في الجريان و عدمه.

جواب: در اینجا بعضی از اعلام از جمله مرحوم سید علی قزوینی در حاشیه قوانین می گویند بین این دو فرض موضوعاً، جهتاً و مورداً تفاوت است.

ایشان می خواهند بفرمایند در یکجا معنای لفظ را نمی دانیم ولی معنای مراد متکلم را می دانیم. در جای دیگر بر عکس است به اینکه شک در معنای مراد است ولی علم به معنای لفظ داریم. در اینجا می گویند اصل در دومی جاری است ولی در اولی جاری نیست. حال حرف ما این است که این دوتا با هم چه تفاوتی دارند.

مرحوم سید علی قزوینی می گویند فرض این ها با هم فرق می کند. ما هم می گوئیم می دانیم که فرضشان فرق می کند اما سؤال ما این است که بین این دو از نظر عقلاء تفاوتی است؟! لذا بیان ما این است که اصول عقلائی را باید در بین عقلاء دید و عقلاء هم بین این دوتا فرض فرقی قائل نیستند.

اللهم أن يقال: البته مخفی نماند که کسی ممکن است بگوید اصول عقلائی تعبدی است و اجتهاد بردار نیست و نمی توان گفت چرا در یکجا جاری است و در جای دیگر جاری نیست، چرا که این به ید خود عقلاء است.

لذا گاهی در کفایه الاصول گفته می شود که اصل عقلائی تعبد است، مرادش این است که اصولی که از عقلاء دریافت می کنیم درست است که پشتوانه آن عقلاء است اما دیگر نمی توانیم استنباط و اجتهاد کنیم، بلکه این به ید خود عقلاء است که این را در کجا جاری کنند، مثلاً اصالة الظهور اصل عقلائی است، اما اگر در جایی گمان بر خلاف داشتیم باید ببینیم که عقلاء چه قراری دارند. لذا به همین خاطر است که اصول عقلائی در گستره اش و حتی در اصلش گاهی تعبدی است و وجه آن را نمی دانیم.

إن قلت: اصالة الحقیقه ممکن است در صورت شک در معنای مراد جاری شود و در صورتی که علم به معنای مراد داشته باشیم جاری نشود.

قلت: ما در اینجا مخالف نیستیم و اینقدر توجه داریم که اصول عقلائی تعبد محض است و گستره آن را باید خود عقلاء درست کند اما بحث ما در اصل خود این حد است، یعنی می خواهیم بگوییم عقلاء چنین اصلی با این گستره ندارند و این فرقی که بیان کردید از طریق اصولیون بیان شده است و الا این فرق از بیان عقلاء نیست. بله، اگر از عقلاء این فرق ثابت شود ما دیگر بحثی

نداریم و آن را می پذیریم. ۹

سؤال: منظور از احتمال عقلائی چیست؟ یعنی احتمال از نظر منشأ مهم است یا درجه احتمال بالاست؟ گاهی چنین می گویند که قوت احتمال است یا قوت محتمل است، مثلاً اگر کسی یک درصد احتمال بدهد در این آب سمّ وجود دارد، اینجا قوت احتمال نیست ولی بخاطر قوت محتمل که معتدبه است از آن دوری می کند.

جواب: مراد از احتمال عقلائی در اینجا درجه احتمال است، یعنی مثلاً احتمال 30 درصد بدهد که این قابل اعتناست. البته اگر در اینجا تعبیر معتدبه را به کار ببریم می توانیم بحث محتمل را هم پیش بکشیم، مثلاً بگوییم عقلاء در مسائل مهم، احتمال ضعیف را هم معتدبه حساب می کنند، و لذا در اینجا اصل جاری نمی شود. مثلاً اعلامی که قائل به حقّ الطاعة هستند، که گاهی به مرحوم صدر نسبت می دهند. ایشان می فرمایند: احتمال تکلیف ولو ضعیف باشد ولی به هر حال چون حقّ مولویت است (و مهم است)، این احتمال معتدبه می شود و دیگر اصل برائت یا قبح عقاب بلا بیان جاری نمی شود.

اما در اینجا این احتمالی که بیان می کنیم علی الحساب منظور به درجه احتمال است. اشکالات نظر مرحوم سید مرتضی

نظر ایشان این بود که استعمال علامت حقیقت است مگر اینکه قرینه بر مجاز باشد. حال ما در مقابل نظر ایشان می-گوییم در اینجا می خواهید با این نظر اصل عدم حقیقه را جاری کنید، حال اگر در جایی استعمال باشد ولی واقعا احتمال عقلائی می دهید که مستند به قرینه باشد، مثلاً شعراء در شب شعر خیلی اوقات در اشعارشان مجازگویی می کنند یا مثلاً متکلم حرکتی را نشان داد که از آن احتمال دادیم این خودش قرینه باشد، مثل اینکه استاد طلب آب کرد، در اینجا شاید متکلم با کمک اشاره این لفظ را به کار می برد و لذا معنای حقیقی لفظ آب این نباشد، در اینجا چرا می-گویید استعمال علامت حقیقت است؟ لذا باید به این نظر (که استعمال علامت حقیقت است مگر اینکه قرینه بر مجاز باشد) این مطلب را اضافه کنید که احتمال عقلائی قرینه هم در بین نباشد. در اینجا اگر این جمله در کلام مرحوم سید مرتضی بود ما هم به تبع ایشان این نظر را قائل می شدیم و لذا اگر چنین می شد اصل عدم قرینه جاری می شد.

امر هشتم. اعلام گذشته یک مرجحاتی را ایجاد کردند، مثلاً در دوران امر بین حقیقت و مجاز و اشتراک لفظی بیان کردند اصل عدم اشتراک است و لذا حقیقت و مجاز مقدم است، مثلاً در نصوص دینی صیغه امر در وجوب و استحباب آمده است ولی نمی دانیم در معنای وجوب حقیقت است و در معنای استحباب مجاز است یا اینکه صیغه امر مشترک لفظی بین وجوب و ندب است؟

اگر بگوییم حقیقت و مجاز است، در این صورت اگر قرینه نباشد آن را حمل بر حقیقت می کنیم. اما اگر مشترک لفظی باشد، در اینجا هر کدام از دو معنا بخواهد حمل شود احتیاج به قرینه دارد و الا باید توقف کنیم.

همین بحث هم در صیغه نهی هم مطرح است به اینکه آیا صیغه نهی ظهور در حرمت دارد و مجاز در کراهت است یا اینکه از اول به نحو مشترک لفظی برای حرمت و کراهت وضع شده است، آن وقت اگر مثل «لا تتخذ مؤذناً» بیاید، می-گوییم اگر ظهور در حرمت دارد حمل بر حرمت می شود، چون مجاز احتیاج به قرینه دارد ولی اگر بگوییم مشترک لفظی است باید توقف کنیم. مرحوم آخوند می فرمایند برای ترجیح این حمل ها وجوهی بیان شده است ولی این موارد را صرف استحسان می دانیم، چون پشتوانه ی قوی ندارند، مثلاً کسی می گوید «الاشتراک خیر من الحقیقه و المجاز» یا «الحقیقه و المجاز خیر من الاشتراک». جالب است که بر این دو نظر هم دلیل می آورند ولی چون ادله استحسانی است لذا هیچ وقت بحث قطع نشده است.

در اینجا به نظر ما، مطلب همان نظر مرحوم آخوند است. اما در اینجا این مطلب باقی است که شخص فقیه باید در صحن استنباط مراقب تطبیقات باشد، مثلاً در اینجا آیا حمل بر اشتراک کند یا حمل بر حقیقت و مجاز؟ آیا حمل بر اشتراک معنوی کند یا اشتراک لفظی؟

اصلاحیه: در عبارت متن (صفحه 142) عبارت «و بالنسبه إلى ما ذكره الخراسانی» صحیح است (و نه ذکرناه).